

ادیب فرویدی با الکتراى مالنوسكى

- عنوان: ادیب فرویدی یا الکتراى مالنوسكى؟
- غریزه جنسى و سرکوبى آن در جوامع ابتدایى.
- نویسنده: مالنوسكى، برانیسلاو
- مترجم: محسن ثلاثى
- نشر ثالث: ۱۳۸۷
- امیرهاشمى مقدم

در این حوزه را شاهد بود. کتاب «غریزه جنسى و سرکوبى آن در جوامع ابتدایى»، نوشته برونیسلاو مالنوسكى اگرچه پیش از انقلاب توسط محسن ثلاثى ترجمه شده بود، اما به تازگى ترجمه‌اى جدید از این کتاب و به همت همین مترجم در اختیار جامعه دانشگاهى و علاقمند قرار گرفته است.

مالنوسكى را همه با مشاهدات مشارکتى‌اش در جزایر تروبریانند مى‌شناسند و تروبریانند هم با مالنوسكى شناخته شده است. هر کس اندک آشنایى‌اى با دانش انسان‌شناسى داشته باشد، قطعاً سرگذشت مالنوسكى و چگونگى کشانده شدنش به این جزایر و سایر ماجراها را مى‌داند. مالنوسكى لهستانی‌الاصل در آغاز تحصیلات دانشگاهى‌اش، ریاضیات (یونگ، ۱۳۷۳: ۶) و فلسفه (فکوهى، ۱۳۸۱: ۱۶۵) خواند. اما در اثر آشنایى با کتاب «شاخه زرین» فریزر، به انسان‌شناسى علاقمند شد. در مدرسه اقتصاد لندن شاگرد وسترمارک شد؛ شخصى که آنچنانکه خواهیم نوشت، مالنوسكى تئورى‌اش را درباره دلیل منع زناى با محارم رد کرد. به کمک استاد دیگرش، سلیگمن، موفق شد هزینه لازم را برای پژوهش میدانى در گینه نو فراهم آورد. سر

تابو، پدیده‌اى که بسیاری از اندیشمندان و صاحب‌نظران انسان‌شناسى و دیگر دانشهای علوم انسانی بدان پرداخته‌اند، بطور خلاصه، مفهومی با پشتوانه اعتقادی است که «انجام آن باعث مجازات از جانب قوای نامرئی می‌شود» (روح الامینى، ۱۳۷۷: ۲۰۱). به نظر می‌آید مهمترین تابو در همه جوامع انسانی، تابوی اعمال جنسى باشد. شدت این تابو به حدی است که مگر در موارد استثنایى، آشکارا سخن گفتن درباره آن ممنوع است و خود، تابو به شمار می‌آید. همین مسئله باعث شده بحث علمى درباره روابط جنسى بسیار دیرتر از آنچه باید، جای خود را در محافل علمى و دانشگاهى بیابد. این حوزه در جامعه ما نیز همین وضع را داراست. به ویژه پس از انقلاب اسلامى و حاکم شدن معیارهای دینی در زندگى روزمره و مباحث دانشگاهى، تا سالها بحث درباره روابط جنسى به گوشه انزوا رانده شد. متأسفانه آنچه باعث به جریان افتادن مباحث علمى در این حوزه (ولو به قدر ناچیز) شد، خطر شیوع بیماری‌های مقاربتى و به ویژه ایدز بود که مسئولان و صاحب‌نظران را اندكى به خود آورد. و بنابراین چند سالی است که بطور محسوسى می‌توان تلاش برای تولید آثار علمى

وی در این کتاب تلاش دارد نظراتش را درباره تابوی زنا با محارم که به اعتقاد خودش «هسته مرکزی بیماریهای روانی است» (همان: ۴۳) با ارائه شواهد مردم‌نگارانه بیان دارد. بخش عمده‌ای از نظرات او در نقد نظرات مردم‌شناسان درباره ارتباط بین توت‌پرستی و تابوی زنا با محارم تنظیم شده است. او نظرات مردم‌شناسان را درباره این ارتباط، به دو دسته تقسیم می‌کند: آنهایی که قائل به ارتباط بین این دو پدیده نیستند؛ و آنان که تابوی منع زنا با محارم را نتیجه اعتقاد به توت‌م و توت‌پرستی می‌دانند. وی نظرت دسته اول را رد می‌کند. برای نمونه، مک لنان عقیده دارد در جوامع اولیه، نوزادان دختر را می‌کشتند و بنابراین کمبود زن وجود داشت. بنابراین مردان قبیله تلاش می‌کردند زنا را از قبایل دیگر بدزدند و با آنها ازدواج کنند. فروید در این باره پرسشی بدین مضمون مطرح می‌کند که «پس چرا مردان ازدواج با باقیمانده زنان همخون را بر خود ممنوع می‌کردند؟» (همان: ۲۰۰ و ۲۰۱). نظر وسترمارک نیز در این باره مشهور است. او اعتقاد دارد که انسانها بر حسب گزینه تمایل جنسی چندان به محارم خود ندارند. اما فریزر (که اگرچه خود در دسته اول می‌گنجد) بر وسترمارک این نقد را وارد می‌کند که گزینه جنسی در انسانها همانند خوردن و خوابیدن طبیعی است. پس چرا برای آنها چنین تابوهای سختی معین نشده است؟ فریزر معتقد است اگر تمایل به محارم بطور غریزی وجود نداشته باشد، دیگر نیازی به اعمال قانونهای سخت درباره آن نیست (همان: ۲۰۴). فروید ضمن اینکه با فریزر در این باره کاملاً همراه است، بر آن این نکته را می‌افزاید که نه تنها تجارب ثابت می‌کند که انسان نسبت به زنا با محارم احساس نفرت نمی‌کند، بلکه اولین تمایلات جنسی وی نسبت به محارمش شکل می‌گیرد (همان: ۲۰۵). سرکوبی و کنترل روابط جنسی، دستاورد تمدن است و به همین خاطر، فروید به شدت از دست تمدن دلخور و با آن مخالف است. وی در کتابی به نام «تمدن و ملالتهای آن» توضیح می‌دهد که: «آنچه بطور عمده موجب شوربختی ما است چیزی است که به آن تمدن می‌گوییم، اگر آنها را می‌کردیم و در روابط بدوی می‌زیستیم، بسیار خوشبخت‌تر می‌بودیم» (فروید: ۱۳۸۲ (ب): ۴۶). بهرحال او می‌پذیرد که روابط اجتماعی پیدا کردن و گسترش این روابط، باعث شکل‌گیری فرهنگ و تمدن شده است. نظری که بسیاری از اندیشمندان انسان‌شناس هم بر آن صحنه می‌گذارند. برای نمونه، لوی استروس به عنوان یکی از اثرگذارترین انسان‌شناسان در این حوزه، ممنوعیت پیوند با محارم را اولین قانون می‌داند که باعث گذار از وضعیت طبیعی به وضعیت فرهنگی می‌شود. چرا که محارم باید بر خود حرام شوند تا دیگران با آنها ازدواج کرده و این پیوندهاست که زمینه فرهنگ را تشکیل می‌دهد (وایزمن: ۱۳۷۹: ۳۶ و ۳۵). اما نقد اساسی فروید به مردم‌شناسانی که از داده‌های گردآوری شده

راهش، به استرالیا رفت که به خاطر شروع جنگ جهانی اول، به عنوان تبعه کشور دشمن دستگیر شد. اما اجازه یافت در طول این دوره در جزایر تروبریانده به سر برده و پژوهشهای مشهورش را به انجام برساند. اما بهرحال حضور مالینوسکی در میدان انسان‌شناسی، نقطه قوتی بود برای این دانش. کافی است روی جلد یک کتاب، نام وی آمده باشد تا بیننده آشنا با انسان‌شناسی (و علوم اجتماعی) را به سوی خود بکشاند. این تنها یکی از جذابیت‌های کتابهای مالینوسکی است. جذابیت مهم دیگر در کتابهای وی، نام مشتری‌پسند کتابهای وی است که با زیرکی انتخاب شده است. جادو، گزینه جنسی، آزادی و...، برخی واژه‌هایی هستند که در نام کتابهای وی از آنها استفاده شده است. البته بد نیست به این نکته اشاره کنیم که آثار مالینوسکی را در دو دسته کلی می‌توان گنجانند: دسته اول، مردم‌نگاری‌های وی در جزایر تروبریانده است که شهرت وی در درجه اول مدیون همانهاست؛ و دسته دوم، آثار تئوریک است که بر اساس داده‌های گردآوری شده در کتابهای دسته اول، فرضیاتش را درباره موضوعات مختلف، به اثبات رسانده است. کتاب «گزینه جنسی و سرکوبی آن در جوامع ابتدایی»، از همین کتابهای دسته دوم است که داده‌های آن، بر پایه یافته‌های مردم‌نگاری‌های خودش در تروبریانده استوار است. به ویژه بر مردم‌نگاری‌اش با عنوان «زندگی جنسی وحشی‌ها» (۱۹۲۲) که درباره روابط جنسی در بین تروبریاندهاست (یونگ: ۲). در واقع هدف مالینوسکی از نگارش این کتاب، تعدیل و اصلاح نظر فروید درباره عقده ادیپ است. وی در مقدمه‌اش بر این کتاب می‌نویسد که آگاهی از دانش روانکاوی برای دانشجوی انسان‌شناسی را بسیار مهم می‌انگارد (مالینوسکی: ۱۳۸۷: ۱۲). به همین دلیل و از آنجا که این کتاب به نوعی در پاسخ به آراء فروید نوشته شده، در اینجا ناچاریم مختصر توضیحی درباره نظرات فروید در زمینه روابط جنسی، بیماریهای روانی، و عقده ادیپ بیاوریم.

فروید قائل به ارتباط تنگاتنگ بین دانش‌های مردم‌شناسی و روانکاوی بود (فروید: ۱۳۸۵: ۱۸). عمده‌ترین کار فروید که می‌توان آنرا به منزله پل ارتباطی بین دانش مردم‌شناسی و روانکاوی در نظر گرفت، کتاب «توت‌م و تابو» است که داده‌هایش را از آثار مردم‌شناسان به دست آورده است. فروید درباره توت‌م توضیح می‌دهد که حیوان، گیاه یا نیروی طبیعی است که جد افراد یک کلان و حامی آنها به حساب می‌آید و اعضای یک کلان دارای توت‌م مشترک، در قبال آن وظایفی را بر عهده دارند؛ از جمله اینکه اعضای منتسب به یک توت‌م، حق ازدواج با یکدیگر را ندارند (همان: ۱۹ و ۲۰). همچنین از نگاه وی تابو «مبین دو معنای متضاد است. از یکسو به معنای مقدس و وقتی است و از سوی دیگر به معنای خطرناک، وحشتناک، ممنوع، نجس و اسرارآمیز» (همان: ۴۴).

دلایل نگارش کتاب «غریزه جنسی و سرکوبی آن در جوامع ابتدایی» نیز برای به چالش کشیدن نظر فروید بود.

مالینوسکی مطالب این کتاب را در چهار بخش کلی تنظیم کرده که هر بخش، دارای فصلهای متعددی است. بخش اول کتاب، به چگونگی «تشکیل عقده» جنسی در انسان توجه دارد. سخن اصلی نگارنده در این بخش، به این موضوع باز می‌گردد که برخلاف تصور فروید، عقده ادیب یک عقده جهان‌شمول نیست و تنها در جوامع پدربتار یافت می‌شود و در جامعه‌های مادربتاری مانند تروربیاندها که مالینوسکی آنها را از نزدیک مورد بررسی قرار داده بود، چنین چیزی یافت نمی‌شود (مالینوسکی، ۱۳۸۷: ۲۳-۲۲). وی همچنین برای بررسی دقیق‌تر شکل‌گیری این عقده، دوران تکامل کودکان را به چهار دوره تقسیم می‌کند: شیرخوارگی (از تولد تا دو-سه سالگی)؛ بچگی (تا شش سالگی)؛ کودکی (تا آغاز دوران بلوغ و مناسک این دوران)؛ و بلوغ (تا هنگام ازدواج). البته مالینوسکی متذکر می‌شود که این دورانه‌ها در میان اقوام ابتدایی و جوامع متمدن متفاوت است. مثلاً دوران شیرخوارگی در جوامع ابتدایی تا دو الی سه سالگی طول می‌کشد. در حالیکه همین دوران در جوامع متمدن معمولاً تا یک سالگی به طول می‌انجامد (همان: ۳۰). سپس هر دوره را توضیح می‌دهد.

در دوره شیرخوارگی، ارتباط کودک با پدر و مادر، نه تنها زیست‌شناختی، بلکه همچنین اجتماعی است. وی در اثبات این نظرش به این نکته اشاره دارد که تروربیاندها هیچ ارتباطی میان هماغوشی پدر و مادر با تولد نوزاد نمی‌بینند و بنابراین نقش فیزیولوژیکی پدر در تولد نوزاد، نادیده گرفته می‌شود. آنها معتقدند که روح یکی از بستگانی که مرده است، در بدن مادر حلول کرده و باعث باردار شدن وی می‌شود (بونگ، ۱۳۷۹: ۱۳۹). در حالیکه عرف و اجتماع پدر را وادار به حمایت از کودک می‌کند (مالینوسکی، ۱۳۸۷: ۳۶). چرا که شوهر به دلیل دریافت خدمات جنسی از زن، ناچار است از فرزندان او نگهداری کند (همان: ۴۲).

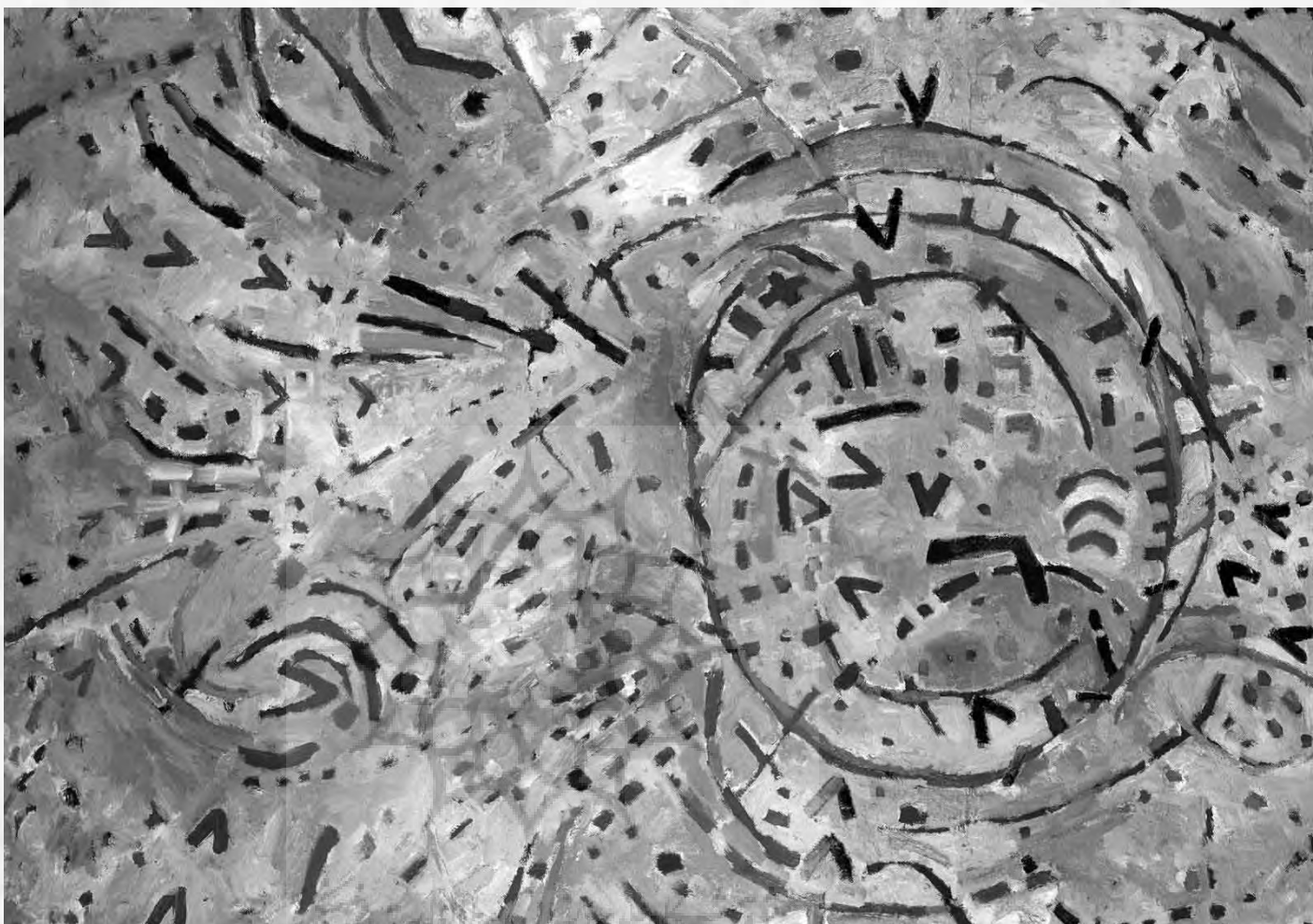
بهرحال این شیوه تربیت و برخورد با کودک، به نظر مالینوسکی باعث می‌شود که جوامع پدرسالار [که در واقع بهتر بود از اصطلاح پدربتار استفاده می‌کرد] بیش از جوامعی همچون تروربیاندها دارای کشمکشهای خانوادگی باشند. در این نوع جامعه، تربیت بچه از سوی مادر و اعمال فشار مادر بر کودک، کمتر از جوامع دیگر است. چرا که عمده تربیت کودک در سنین بالاتر و از سوی افرادی دیگر صورت می‌گیرد.

وی سپس به دوران بچگی می‌پردازد. مالینوسکی به این نظر فروید که رقابت جنسی بین مادر و دختر از کودکی [شاید منظورش دوران بچگی بوده است] آغاز می‌شود، انتقاد کرده و می‌نویسد که

توسط ایشان استفاده کرده، اینست که درست است که مردم‌شناسان محدودیتهای جنسی ازدواج با بیگانه را به یک نوع قانونگزاری عمدی نسبت می‌دهند تا روابط انسانی گسترش یابد، «ولیکن نمی‌گویند چرا چنین نهادهایی به وجود آمده‌اند و یا ترس از زنا با محارم که باید آنرا شأن نزول ازدواج با بیگانه به حساب آورد، از کجا سرچشمه می‌گیرد؟» (فروید، ۱۳۸۵: ۲۰۲). از اینجاست که او بر اساس اسطوره یونانی ادیب، نظرش را درباره میل زنا با محارم از سوی انسانهای اولیه بیان می‌کند. او توضیح می‌دهد که پدر در جامعه اولیه، بسیار خشن و تندخو بود و پسران را پس از بزرگ شدن، از خود و زناش دور می‌کرد تا مانع دسترسی آنها به زناش شود. اما پسران که به پدر خود و داشتن این همه زن رشک می‌بردند، یک بار گرد هم آمده و پدر را کشته و گوشت او را خوردند تا نیروی او را از این راه به دست آورند. آنها پس از ارضای این حس کینه، از کرده خود پشیمان شده و پیمان بستند که دیگر از گوشت حیوانی که جانشین پدر کرده بودند (توتم) نخورند و با زنان پدر خود نیز ازدواج نکنند (همان، ۲۳۳-۲۳۶). این احساسات دوگانه، یکی دیگر از مباحث کلیدی فروید است. او میل عشق و پرخاشگری را به عنوان دو میل اصلی در وجود انسان شناسایی می‌کند (فروید، ۱۳۸۲(ب): ۸۴). در واقع عشق، نمودی از زندگی و پرخاشگری نمودی از مرگ است. زمانی که انسان نتوانسته باشد پرخاشگری را به بیرون از خود منتقل کند، آنرا به درون خود می‌کشد و به اعتقاد فروید، وجدان چیزی نیست غیر از همین احساس. در اندیشه فروید، این دو در کنار هم تمدن را به پیش می‌برند. چرا که بدون نفرت داشتن از عده‌ای، نمی‌توان به عده‌ای دیگر عشق ورزید (همان).

بهرحال بحث بیشتر درباره نظریات فروید را به کتابهای خودش و تفسیرهایی که بر آنها نوشته شده ارجاع داده و در اینجا تنها برای فهم نقدهای مالینوسکی بر نظرات فروید، ناچار به بیان توضیحاتی مختصر بودیم. نظرات فروید بر جریان انسان‌شناسی پس از وی تأثیر به‌سزایی گذاشت. چنانکه ژزا روهایم، انسان‌شناسی روانکاوانه را بنیان نهاد. روهایم تلاش داشت تا با پژوهشهای میدانی خود، نظرات و انتقادات مالینوسکی بر عقده ادیب فروید را به نفع فروید به چالش بکشد. همچنین میشل لیریس، در زندگینامه‌نویسی سورنالیستی و کلیفورد گیرتز، در نظریه بازتابندگی خود، از نظرات فروید تأثیر مستقیمی گرفتند (فکوهی، ۱۳۸۶).

مالینوسکی نیز از همین دسته افراد است که به اعتراف خودش، زمانی سخت تحت تأثیر نظریه‌های فروید بوده است (مالینوسکی، ۱۳۸۷: ۱۱). اما «مالینوسکی با نگاه ژرفش به مسئله، باکی از زیر سوال بردن باورها و نظریه‌های پذیرفته شده حتی در بالاترین رده‌های آکادمیک نداشت» (فکوهی، ۱۳۸۱: ۱۶۴). و یکی از عمده



دوره را به تدریج و به صورت مطبوع‌تری ادامه می‌دهد. کودک در این دوره تحت نفوذ و تربیت دایی خود قرار می‌گیرد که البته خانه‌اش معمولاً در دهکده‌ای دیگر و دور از خانه مادر است. چرا که در جامعه مادرتبار، تربیت کودک بر عهده دایی است و پدر بیشتر نقش دوست و پشتیبان را برای کودک بازی می‌کند. بنابراین در اینگونه جوامع، این دایی است که الگوی کودک قرار می‌گیرد و نه پدر. و همین دایی است که به خاطر اعمال فشارها و محدودیتها، مورد نفرت کودک است.

مالینوسکی ضمن مقایسه چگونگی رشد آگاهی‌های جنسی در کودکان جوامع مختلف، معتقد است در قشر بالای جوامع غربی، کودک دچار نوعی بی‌اطلاعی است که رشد غریزه جنسی را در او با قدری تأخیر مواجه می‌کند. در حالیکه در جوامع قشر پایین و روستایی، کودکان آگاهی‌های بیشتری در این باره به دست می‌آورند و بنابراین تداوم زندگی جنسی آنها رشد طبیعی‌تری دارد. در جامعه تروربیانندی مورد بررسی مالینوسکی، کودک «به شرط حفظ کامل و دقیق تابوی

هیچ نشانی از این رقابت تاکنون ندیده است و به گمانش روابط پدر و پسر پیچیده‌تر [و مهم‌تر] از آن است (همان: ۴۷). چرا که پدر در پسر، جانشین خودش را در آینده می‌بیند که جای او را خواهد گرفت. به ویژه زمانی که به دوران از کار افتادگی خود نیز بیندیشد، این حس دشمنی در او بیشتر انگیزته خواهد شد (همان: ۴۸). وی همچنین به این نظر فروید که در این سنین، بچه علاقه‌ای خاص به سرگرمی‌های مقعدی و در واقع لذت از دفع مقعدی دارد، اعتراض می‌کند. او در بررسی‌هایی که درباره کودکان و بازیهای آنها در تروربیانند به عمل آورده، متوجه شده که آنها در انجام هر نوع بازی جنسی آزادند و بدون واهمه از پدر و مادر و حتی در حضور آنها، این بازیها را انجام می‌دهند و دیگر نیازی به لذت بردن از دفع مقعدی ندارند (همان: ۴۹).

دوره بعدی (کودکی) را مالینوسکی دوره کارآموزی زندگی می‌داند. این دوره برای کودک اروپایی با رفتن به مدرسه آغاز می‌شود و جنبه بسیار رسمی و خشکی دارد. در حالیکه کودک تروربیانندی این

قانون و اخلاق به وسیله سوداهای سرکوفته در هم نوردیده شوند» (همان: ۹۳). وی در این بخش توضیح می‌دهد که ترورباندیها آزادی جنسی را حق مسلم خود می‌دانند. تا زمانی که به راحتی و بدون هیچ دردسری می‌توانستند غرایز جنسی خود را فرو بنشانند، همجنس‌بازی در میان‌شان وجود نداشت؛ تا آنکه پای میسیونرها به زندگی‌شان باز شد و جلوی روابط آزاد جنسی آنها را گرفتند (همان: ۹۱). به نظر می‌آید در جوامعی که روابط جنسی در آنها به شدت سرکوب می‌شود، همجنس‌بازی رواج زیادی پیدا می‌کند؛ حتی اگر آمارها و گزارشهای مسئولین کشور، موید این امر نباشد.

از سوی دیگر بررسی‌های مالینوسکی نشان داده که در بین ترورباندیها، افراد یا خیلی کم‌خواب می‌بینند و یا خوابهایشان بسیار کم-اهمیت است. وی این نکته را دلیلی بر درستی ادعای فریود می‌داند که منشا اصلی خوابها را غریزه جنسی ارضا نشده می‌داند. اما در میان ترورباندیها، خواب مهمی وجود دارد که نه از سرکوفت جنسی - که در میان آنها وجود ندارد- بلکه از اشتیاق است. بدین ترتیب که فرد زمانی که خواب هماغوشی با فردی را می‌بیند و از این راه محتلم می‌شود، به این یقین می‌رسد که فرد مورد نظر جادویی انجام داده تا به او برسد. بنابراین بدون آنکه در این باره با همسر خود صحبت کند، تلاش می‌کند تا خوابش را در بیداری عملی کند (همان: ۹۶). البته در اینجا می‌توان این ایراد را بر مالینوسکی گرفت که وی نه تنها بر فریود نقد وارد نمی‌کند، بلکه به نوعی نظر وی را تایید می‌کند. به نظر می‌آید کسی که خواب هماغوشی می‌بیند و پس از بیدار شدن در صدد عملی کردن آنست، در واقع آرزوی این عمل را -حداقل در ناخودآگاه- داشته است. چرا که اگر یک جامعه انسانی را فرض بگیریم که در آن هیچگونه محدودیت روابط جنسی وجود ندارد، بعید است که یک نفر بتواند با همه افراد جنس مخالف آن جامعه ارتباط جنسی برقرار کند و بنابراین ممکن است آرزوی داشتن هماغوشی با بسیاری از افراد را تنها در سر بپروراند. زندگی زنان در حمرسراهای پادشاهان، نمونه‌ای گویا در این زمینه است. چرا که در بسیاری موارد پادشاه آنقدر زن داشت که فرصت رسیدگی به همه برایش فراهم نمی‌شد! از دیگر سو، فریود هم رویاها را در بسیاری موارد به عنوان پیش‌بینی عملی که در آینده اتفاق خواهد افتاد، معرفی می‌کند. بهترین نمونه این امر، رویای نوشیدن آب برای فرد تشنه است که پس از بیداری، وی آب می‌نوشد که البته این امر، خود نیز بیانگر آرزوی نوشیدن آب توسط فردی است که احتمالا تشنه‌لب به بستر رفته است (فریود، ۱۳۸۲: الف): ۱۳۱ و ۱۳۲).

مالینوسکی در ادامه در این باره بحث می‌کند که آیا مرد ترورباندی، خواب زنا با خواهرش را هم می‌بیند؟ پاسخ مالینوسکی به این پرسش مثبت است؛ اگرچه ترورباندیها از شنیدن این پرسش به

برادر و خواهر، در پرداختن به مسائل جنسی نوجوانانه کاملا آزاد» است. چرا که والدین هیچ خطری در غریزه جنسی کودک نمی‌بینند و آنرا پدیده‌ای طبیعی می‌نگارند. بازی‌هایی که «تفریحات هماغوشی» یا «زن و شوهر بازی» نام دارند (همان: ۶۲و۶۳).

دوران بلوغ از نظر نگارنده کتاب، نقطه عطف و ناگهانی نیست؛ بلکه دوره‌ای است کم و بیش طولانی مربوط به تکامل اندامی «که در آن دستگاه تناسلی، نظام کلی دفع داخلی و عموما اندام فرد بازسازی می‌شود» (همان: ۶۵). وی از عقده الکترا -گرایش دختر و پدر به یکدیگر- در این دوره سخن به میان می‌آورد. درباره رابطه میان پسر و مادر در جامعه ترورباندی، از آنجا که کودک در مراحل مختلف، به گونه‌ای هماهنگ از مادر جدا شده است، بنابراین در این دوره دامنه روابط شخصی میان آن دو «بسیار محدود است و صمیمیت و هم-صحبتی که میان این دو در جوامع ما وجود دارد، در میان آنها رسم نیست» (همان: ۷۱). اما از آنجا که «طبق قوانین برون همسری، نزدیکی با دختر تابو به شمار نمی‌آید»، رابطه زنا می‌پدر و دختر -که همانگونه که بیان شد، از نظر فیزیولوژیکی نسبتی بین هم نمی‌بینند- کم نیست. اگرچه پدر را در اینگونه موارد سرزنش می‌کنند (همان: ۷۴)، اما این امر ظاهرا چندان هم دور از عرف نیست. این مسئله از نگاه فریود هم به دور نمانده بود. آنجا که توضیح می‌دهد: «نکته جالب درین جاست که نخستین ممنوعیتهای ناشی از تشکیل طبقات ازدواجی، مزاحم آزادی جنسی نسل جوان گردید. یعنی جلو روابط جنسی میان خواهر و برادر، و مادر و پسر را گرفت و حال آنکه روابط بین پدر و دختر، مدتها [یعنی تا پایان فروپاشی نظام مادرتباری] دوام آورد تا آنکه بعدها ممنوع گشت» (فریود، ۱۳۸۵: ۲۰۱).

در پایان این بخش، مالینوسکی انواع عقده‌های هسته‌ای را با توجه به ساختار خانوادگی آنها، به قول خودش «در فرمولی موجز و خام» اینگونه بیان می‌کند: «...عقده ادیب در جامعه پدرتبار، همان غریزه سرکوفته پسر برای کشتن پدر و ازدواج با مادر است؛ در حالیکه در جامعه مادرتبار ترورباندی، تمایل پسر ازدواج با خواهر و کشتن دایی است». چرا که در جامعه ترورباندی، از آنجا که کودک آویختن به جسم مادر را به خاطر منافع جسمی جدید -که همان روابط و آزادیهای جنسی است- رها می‌کند، وابستگی جسمی لذتبخش به مادر در روندی طبیعی کاهش می‌یابد. ولی با وجود سرکوب مداوم میل برادر به خواهر -که عموما از سوی دایی اعمال می‌شود- «فکر خواهر همیشه در ذهن برادر حضور» دارد (مالینوسکی، همان: ۸۱).

بخش دوم، «آیین سنت» نام دارد. وی در این بخش تلاش دارد تا به بازنمایی عقده‌های جنسی در فرهنگ جامعه مدارسالار [که منظورش همان مادرتبار است] بپردازد. «ارتکاب جنایت و گناه یا عمل خلاف عقیده و اخلاق عمومی، وقتی صورت می‌گیرد که مرزهای

شدت خشمگین می‌شوند. دیدن چنین خوابی می‌تواند مرد تروبریاندی را بسیار آشفته و حتی شرمگین نماید. با این وجود، مواردی از عملی شدن زنای خواهر و برادر در این جامعه دیده و شنیده شده است. خواب مهم دیگری که بین اهالی این جزایر وجود دارد، خواب مرگ دایی است که عموما به صورت پیشگویانه است. در همین رابطه، جالب است بدانیم که دایی افراد جادوگر، همیشه در معرض خطر قرار دارند. چرا که گمان می‌رود جادوگران همیشه مایل به نابودی دایی خود و دیگر افراد نزدیک تبار مادری خویش‌اند (مالینوسکی، ۱۳۸۷: ۱۰۰).

مالینوسکی برای روشن شدن مطلب و تسریع بررسی‌اش، اسطوره‌های تروبریاندها را به سه دسته تقسیم می‌کند. اگرچه علت دسته‌بندی اینگونه‌اش را توضیح نمی‌دهد: ۱- اسطوره‌های مربوط به منشا بشر، نظام عمومی جامعه و به‌ویژه تقسیم توتیمیک و درجه‌بندی اجتماعی. ۲- اسطوره‌های مربوط به دگرگونی فرهنگی، اعمال قهرمانی، استقرار رسوم، شکل‌های فرهنگی و نهادهای اجتماعی. ۳- اسطوره‌های مربوط به شکل‌های مشخص جادو (همان: ۱۰۶). وی درباره هر یک از اینها نمونه‌هایی را بررسی کرده است. اما از همه مهمتر، اسطوره جادوی عشق «سولومویا» است. مناسک این جادو برای به دست آوردن دل معشوق باید در مکانی صورت بگیرد که اولین بار، شاهد عاشق شدن جادوگونه برادر و خواهری بود که نهایتاً در آغوش یکدیگر از دنیا رفتند (همان: ۱۱۸ تا ۱۲۰). با این وجود، مالینوسکی یادآور می‌شود که در پایان بیشتر روایت‌های اسطوره‌ای، نهی از منکر، رعایت مناسک، محرمات و مقررات اجتماعی وجود دارد. اسطوره‌ها نیز همانند خوابها، بازنمای عقده‌های سرکوفته در این جامعه - که عمدتاً همان میل جنسی برادر به خواهر است - هستند.

بخش سوم کتاب، «روانکاوی و انسان‌شناسی» نام دارد که بیشتر به پاسخ مالینوسکی به انتقاداتی باز می‌گردد که دکتر جونز روانکاو، بر نوشته‌های پیشین وی درباره روابط جنسی وارد کرده است. پاسخ عمده مالینوسکی به دکتر جونز و دیگر روانکاوان در این بخش، به توضیح آنان درباره آغاز فرهنگ مربوط است. به نظر اینان، عقده ادیپ را می‌توان همچون نقطه‌ای برای شروع فرهنگ در نظر گرفت. در حالیکه از نظر مالینوسکی و بر اساس داده‌هایی که ارائه می‌دهد، فرهنگ چیزی نیست که یک شبه و تنها به وسیله یک عامل به وجود آمده باشد. اجازه دهید در این زمینه بیشتر توضیح دهیم. مالینوسکی فریاد را با چندین پرسش روبرو می‌کند: اگر پسران پس از کشتن پدر دچار نوعی پشیمانی و عذاب وجدان شدند - و با توجه به اینکه می‌دانیم پشیمانی و عذاب وجدان مقوله‌هایی خارج از طبیعت است که انسانها به گونه‌ای فرهنگی آموخته‌اند - پس چگونه خود موجوداتی با فرهنگ بودند، پیش از آنکه فرهنگ بوجود بیاید؟ و اگر به حکم

غریزه حیوانی، جانوران جوان پس از بزرگ شدن، گروه پدری را ترک می‌کنند و به جفتهایی از گروههای دیگر می‌پیوندند، چه دلیلی برای کشتن پدر و رسیدن به زنان وی وجود داشت؟ مگر اینکه انسان به حکم غیر غریزی‌اش عمل کند. در واقع خشم از پدر زمانی رخ می‌دهد که ما در یک نهاد «سخت پدرتبارانه که در آن قدرت پدری به نهایت ناخوشایندی رسیده است» رشد کرده باشیم (همان: ۱۵۳) که این خود، مستلزم وجود فرهنگ است. همچنین او می‌پرسد که آیا این واقعه پدرکشی، به یکباره و هماهنگ در میان همه گروههای انسانی رخ داد و یا اینکه در یکی از گروههای برتر رخ داد و در دیگر گروههای انسانی رایج شد؟ بهرحال مالینوسکی به درستی این نقد را بر نظر فروید و طرفدارانش وارد می‌کند که از نظر آنها، «فرهنگ امری موخر بر یک فرهنگ قبلی است و به همین دلیل این نظریه به نوعی دور فلسفی دچار است» (همان: ۱۴۱). به نظر مالینوسکی، عقده ادیپ را نباید به عنوان علت فرهنگ، بلکه باید معلول آن دانست (همان: ۱۵۵). وی در اینجا بیشتر داده‌هایش را بر اساس نظریه احساسات دکتر شاند می‌چیند که معتقد است «به جای اینکه از عقده هسته‌ای سخن بگوییم، باید از احساسهای خانوادگی و وابستگیهای نسبی ویژه جامعه‌ای معین صحبت کنیم. رویکرد یا احساسات فرد به پدر، مادر، خواهر و برادر، جدا و دور از هم رشد نمی‌کنند» (همان: ۱۶۰).

بخش پایانی کتاب، «غریزه و فرهنگ» نام دارد که به گمان خود مالینوسکی، «مهمترین و همچنین بحث برانگیزترین بخش به شمار می‌آید» (همان: ۱۴). وی در آغاز و در فصل گذار از طبیعت به فرهنگ، ابتدا اشاره‌ای دوباره به این نکته دارد که «مقوله‌های اصلی فرهنگ از همان آغاز، همبسته و به گونه‌ای همزمان در زندگی انسان کارگر بوده‌اند. این مقوله‌ها از همدیگر و بر اثر همدیگر پدیدار نشده‌اند». وی همچنین تلاش دارد تا در این بخش نشان دهد «میان والدین و فرزندان در شرایط فرهنگی، می‌باید وسوسه‌های زناآمیز بیدار شود، حال آنکه بعید است این وسوسه‌ها در خانواده‌های جوامع جانوری مبتنی بر غرایز صرف وجود داشته باشد» (همان: ۱۶۵). او ابتدا اشاره می‌کند که نباید دچار اشتباه برخی روانکاوان شویم که خوی جمعی ماقبل فرهنگی انسان را با ویژگی اجتماع‌پذیری که امری فرهنگی است، یکی می‌پندارند. اگرچه توضیحات مالینوسکی درباره چگونگی گذار انسان از گروههای جمعی جانوری به اجتماعات فرهنگی انسانی، شاید چندان روشن نباشد. البته وی در جایی به «انعطاف‌پذیری غرایز» اشاره دارد که طبق آن، «در انسان عوامل گوناگون اندامی که غریزه جنسی را در جانور آزاد می‌کنند، ناپدید شده و گرایشهای فطری به واکنشهای عادی فرهنگی بدل می‌شوند» (همان: ۲۰۲). اما به چگونگی و چرایی این ناپدید شدن غرایز جنسی و همچنین تبدیل گرایشهای فطری به واکنشهای عادی فرهنگی

عوامل زیست‌شناختی، روان‌شناختی و جامعه‌شناختی را نشان دهیم. نظریه انعطاف‌پذیری گرایز را در شرایط فرهنگی و تبدیل واکنش‌گریزی به تطبیق فرهنگی را در این کتاب ساخته و پرداخته‌ایم» (همان: ۲۳۹).

نمایه اسامی و نمایه موضوعی در پایان کتاب آورده شده است. همانگونه که بیان شد، حک نام مالینوسکی بر جلد کتاب می‌تواند عاملی برای جذابیت آن باشد؛ و البته نام محسن ثلاثی به عنوان مترجم نیز می‌تواند عاملی برای جذابیت کتابهای انسان‌شناسی بطور خاص و علوم اجتماعی بطور عام باشد. کسی که به حق همیشه با انتخاب درست و به جای کتابها برای ترجمه، بخش عمده‌ای از خلأ کتاب در حوزه علوم اجتماعی در کشور را برطرف کرده و از اینرو دینی که وی به گردن علوم اجتماعی این کشور دارد، با هیچکدام از مترجمان و حتی نویسندگان این حوزه قابل مقایسه نیست.

منابع:

- روح‌الامینی، محمود (۱۳۷۷)، مبانی انسان‌شناسی: گرد شهر با چراغ، تهران: عطار، چاپ هشتم.
- فروید، زیگموند (۱۳۸۲ الف)، تفسیر خواب، ترجمه شیوا رویگریان، تهران: مرکز.
- فروید، زیگموند (۱۳۸۲ ب)، تمدن و ملالتهای آن، ترجمه محمد مبشری، تهران: نشر ماهی.
- فروید، زیگموند (۱۳۸۵)، توتم و تابو، ترجمه ایرج پورباقر، تهران: انتشارات آسیا، چاپ سوم.
- فکوهی، ناصر (۱۳۸۱) تاریخ اندیشه و نظریه‌های انسان‌شناسی، تهران: نی.
- فکوهی، ناصر (۱۳۸۶)، «انسان‌شناسی و میراث فروید»، در سایت انسان‌شناسی و فرهنگ، ۲۴ فروردین. <http://www.fakouhi.com/node/523>
- مالینوسکی، برونسلاو (۱۳۷۹)، نظریه‌ای علمی درباره فرهنگ، ترجمه عبدالحمید زرین‌قلم، تهران: گام نو.
- مالینوسکی، برونسلاو (۱۳۸۷)، غریزه جنسی و سرکوبی آن در جوامع ابتدایی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: ثالث.
- وایزمن، بوریس (۱۳۷۹)، لوی استروس: قدم اول، ترجمه نورالدین رحمانیان، تهران: شیرازه.
- یونگ، مایکل و (۱۳۷۳)، تروبریاندها: پژوهشهای مردم‌شناسی مالینوفسکی، ترجمه عباس مخبر، طرح نو.

اشاره‌ای نمی‌کند. همچنین وی تفاوت میان جفتگیری حیوانی و عشق بازی انسانی را مطرح می‌کند. به بیان وی، حیوانات در زمان و فصل خاصی بر اساس غریزه جفتگیری می‌کنند [وی اشاره‌ای به جفتگیری مداوم بسیاری از حیوانات و بویژه پرندگان ندارد]. اما انسان ارضای میل جنسی‌اش نه تنها محدود به زمان خاصی نیست، بلکه ارضای آن تابع عوامل فرهنگی‌ای مانند شیوه‌های همبستگی شدن و... است. وی معتقد است این عامل فرهنگی باید در انسان وجود داشته باشد تا میل او را به سوی زنا بکشاند (همان: ۱۸۰). اما از زمانی که فرهنگ به وجود آمد، دستگاه فرهنگی تلاش کرد تا همان کارکردهای طبیعت را به گونه‌ای دیگر داشته باشد. یعنی اگر تاکنون این طبیعت بود که اجازه زنا را میان جانور مادر با جانور فرزند را نمی‌داد، اینک این فرهنگ است که به وسیله قوانین و عرف ایجاد شده، اجازه این کار را نمی‌دهد (همان: ۱۸۳). این نکته را نگارنده کتاب بارها در طول این بخش، یادآوری کرده و اعلام می‌کند که «فرهنگ از شوریدن بر طبیعت سرباز می‌زند» (همان: ۱۹۳). در اینجا وی به محبت والدین به فرزندان اشاره دارد و می‌نویسد ازدواج و صورت رسمی بخشیدن به هماغوشی زن و مرد، عاملی است تا پدر را وادار به مراقبت و نگهداری از فرزندان کند. چه اینکه در غیر این صورت، پدر از این زیر این کار شانه خالی می‌کرد (همان: ۱۸۹). وی این مسئله را «واکنش نکاحی» می‌خواند. او توضیح می‌دهد که «به نظر من تنها عاملی که گرایش احساسی مرد را به کودک مشخص می‌کند، همان زندگی مشترک با زنش در دوره آبستنی است» (همان: ۱۹۲). اما توضیحی نمی‌دهد که این واکنش در جوامع چندشوهی چگونه بوده است و آیا باز هم می‌توان این پدیده را به همین نحو درباره آن جوامع تحلیل کرد یا خیر؟

مالینوسکی دوباره به رابطه کودک با مادر باز می‌گردد و این نظر را رد می‌کند که آویختگی نوزاد پسر به سینه مادر، انگیزه‌ای جنسی دارد و همین «حالت تثبیت شور جنسی» در سراسر زندگی باقی مانده و سرچشمه وسوسه‌های زناآمیز است. مالینوسکی بیان می‌کند که غریزه را باید با کارکرد آن ستجید که در نوزاد، رفع گرسنگی است (همان: ۲۱۶ و ۲۱۷). مالینوسکی مخالفتش را نه تنها با این نظر فروید، بلکه با نظر استادش، وسترمارک نیز بیان می‌کند که آنچنانکه پیش از این نیز بیان کردیم، بیزاری از زنا را انگیزه طبیعی و نتیجه نبود گرایش جنسی در میان اعضای خانواده می‌پندارد. به نظر مالینوسکی، پرهیز از زنا، نتیجه مجموعه‌ای از فعل و انفعال‌های فرهنگی است برای جلوگیری از گسست و پاشیدگی بنیادهای اصلی جامعه انسانی (همان: ۲۲۱).

و نهایتاً مالینوسکی در نتیجه‌گیری از مباحث خود اشاره می‌کند که: «شاید خدمت عمده تحقیق ما این باشد که توانستیم رابطه میان